

## باز هم درباره سیاست های زن ستیز سلسله پهلوی (در نقد مطلب خانم «الاهه بقراط»: باز هم در دفاع از کشف حجاب)

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

خانم الاهی بقراط، دایماً از سلسله پهلوی دفاع می کند. این حق طبیعی و آزادی بیان و قلم اوست و به کسی ربطی ندارد. اما آن جا که وی، تاریخ را تحریف می کند و حکومت های دیکتاتوری و نظامی سلسله پهلوی را تطهیر می کند باید مورد نقد قرار گیرد. تحریف واقعیت های تاریخی به ضرر نسل امروز و نسل های آینده جامعه است. از این رو، نفع جامعه در این است که وقایع تاریخی به همان شکلی که اتفاق افتاده اند، خوب و بد و غلط و درست نوشته شوند. به عبارت دیگر، گذشته چراغ راه آینده است بنابراین، تحریف تاریخ و گذشته آینده جامعه را خدشه دار می کند. بقراط، در یکی از شماره های اخیر کیهان لندن، مطلبی تحت عنوان (باز هم در دفاع از کشف حجاب) نوشته است. وی، در این مطلب خود، نخست حضور سیاسی و اجتماعی و فرهنگی زنان در جامعه نازل دانسته و سپس به دفاع از «بخشنامه کشف حجاب» برخاسته است. وی، می نویسد: «اصلاً زنان در ۱۳۱۴ چقدر در جامعه حضور داشتند که بخشنامه کشف حجاب آنان را "مجبور" به برداشتن چادر از سر خود بکند! تقریباً هیچ! اتفاقاً کشف حجاب برای این بود که راه زنان را بگشاید، و گشود! اگر زنان با همان حجاب در اجتماع فعال می بودند، چه بسا رضاشاه به این فکر نمی افتاد که به "کشف" آن بپردازد! و اگر قرار بود کشف حجاب نه به صورت قانونی و از "بالا" بلکه اختیاری و از "پایین" می بود، آخوندها همان دماری را از روزگار زنان و مردان طرفدار کشف حجاب در می آوردند که پس از هفتاد سال و هنوز در می آورند!»

الاهی بقراط، در ادامه مطلب خود، می نویسد: «کشف حجاب «اجباری» را جمهوری اسلامی باب کرد، یعنی «اجباری» را جمهوری اسلامی به دنبال «کشف حجاب» چسباند تا بتواند «حجاب اجباری» خود را بهتر در جامعه جا بیندازد. برخی، حتا از میان مدافعان حقوق زنان و حقوق بشر، نیز در دام آن افتادند و در یک همراهی ناخواسته در بلندای دمکرات ترین نظرات جهان ایستاده و به رضاشاه ایراد می گیرند که چرا «دمکراتیک» رفتار نکرده و از «بالا» به کشف حجاب پرداخته است! گذشته از اینکه هر اقدام اصلاحی اساساً از «بالا» ممکن می شود، ولی بدون قهر دولتی آن هم در شکل بخشنامه، اصلاً کشف حجاب در آن دوران، ممکن نمی شد! رضاشاه برای پیشبرد این اقدام اصلاحی عظیم تمام قد در برابر روحانیتی ایستاد که هنوز پس از هفتاد سال در حال تبلیغ مداوم علیه «کشف حجاب» است! نمی شود یک اقدام اصلاحی را درست دانست، ولی قرار دادن قدرت قانون و تضمین دولتی در پس آن را نادرست ارزیابی کرد!» به این ترتیب، خانم بقراط، با هدف وجهه دادن به سیاست های کسانی که امروز به فکر احیای سلطنت هستند، روز روشن تاریخ را تحریف می کند.

اگر از منابع مختلف داخلی و بین المللی به تاریخ ایران نگاه کنیم با این واقعیت های غیرقابل انکاری روبرو می شویم که سلسله پهلوی، ضربات جبران ناپذیری به جنبش های اجتماعی و دمکراتیک ایران به ویژه عرصه زنان زده اند.

آیا کسی که دستاوردهای انقلاب مشروطیت را از جمله جنبش زنان را شنیداً سرکوب کرد می تواند مدعی آزادی زنان باشد؟ مگر می شود با سرکوب پلیسی زنان در جامعه و با فرمانی از بالا، از آزادی زن دم زد؟ خانم بقراط، چگونه این تناقضات را برای خودش حل و فصل کرده است؟

به شهادت تاریخ، هم رضاشاه و هم پسرش محمدرضا شاه با کودتاهای خونین و سرکوب شدید جنبش های اجتماعی ایران به قدرت رسیدند. رضاشاه، با کودتای خود، نه تنها کلیه جنبش های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران را از بین برد؛ نه تنها خود او مستقیماً روزنامه نگاران و نویسندگان معترض را تنبیه می کرد؛ نه تنها گروه گروه فعالین سیاسی و اجتماعی را اعدام می کرد؛ بلکه او در جنگ جهانی دوم متحد هیتلر و آلمان فاشیستی بود. به همین دلیل، پس از شکست آلمان، منتقدین رضا شاه را از حکومت برکنار کردند و او را در هفتم سپتامبر ۱۹۴۱، به یکی از جزایر آفریقای بی نام «موریس» تبعید نمودند. جایی که رضاشاه سال های پایانی عمرش را در آن جا به سر برد. رضا شاه، به حدی در جامعه ایران جنایت کرده بود که به برکناری او، هیچ گونه اعتراض مردمی صورت نگرفت.

رضاشاه در خرداد ۱۳۱۳ شمسی، برای دیدار با کمال پاشا، موسوم به «آتاتورک»، رییس جمهور ترکیه، وارد این کشور شد. آتاتورک که وارث خلافت اسلامی امپراتوری عثمانی بود برای غربی کردن ترکیه دست به اقدامات بی سابقه زده بود. او، خط را به لاتین و تعطیلی جمعه را به روز یکشنبه تبدیل کرد و بی حجابی را جایگزین روابط و مناسبات سابق فرهنگی و اجتماعی و سیاسی کرد. این اقدامات آتاتورک در شرایطی صورت گرفت که جامعه یک دوره طولانی مبارزه علیه خلفای اسلامی را پشت سر گذاشته بودند و صرفاً با فرمان های آتاتورک نبودند. همین زمینه اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در جامعه بود که آتاتورک هرگونه کمک دولتی به مذهب و روحانیت را قطع کرد. رضاشاه در مدت اقامت در ترکیه، به شدت تحت تاثیر سیاست های آتاتورک قرار گرفت. در نتیجه از بازگشت از ترکیه، دست به «کشف حجاب» زد. این اقدام رضا شاه نشان دهنده برداشت ظاهری او از تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ترکیه است.

رضا شاه، همه مقامات و مامورین دولتی را موظف کرد که زنان شان در مراسم های دولتی، جشن ها و انظار عمومی بی حجاب ظاهر شوند. این یک فرمان مطلق حکومتی بود و سر باز زدن از آن، عواقب ناگواری در پی داشت. از این رو، مقامات و مامورین دولتی، اجباراً زیر بار این زور رفتند. تعرض به زنان، به یک روش معمولی از سوی مامورین دولتی و کسانی که از این مساله سوء استفاده کنند در جامعه عمومیت یافت به طوری که شکایات بی شماری در این مورد، صورت گرفت. برای مثال، در شکایتی که عده ای از زنان یزد به مجلس ارسال داشتند به گوشه ای از این اقدامات زن ستیز اشاره می شود: «به واسطه یک روسری یا چادر نماز در محله ها حتی از خانه به خانه همسایه، طوری در فشار پاسبان و مامورین شهربانی واقع بوده و هنوز هم هستیم که خدا شاهد است از فحاشی و کنک زدن و لگد زدن هیچ مضایقه نکرده و نمی کنند و اگر تصدیق حکما آزاد بود از آمار معلوم می شد که تا به حال چقدر زن حامله یا مریضه به واسطه تظلمات و صدمات که از طرف پاسبان ها به آن ها رسیده جان سپردند. چقدر از ترس و حرص فلج شدند و چقدر مال ما را به اسم روسری یا چادر نماز به غارت بردند... خدا می داند اگر یک نفر از ماها با روسری یا چادر نماز به دست یک پاسبان می افتاد، مثل اسرای شام با ماها رفتار می کردند. بهترین رفتار آن ها با ماها همان چکمه، لگد بر دل و پهلوی ما بود و اگر به پول گرفتن قانع نمی شدند یا شام با ماها رفتار می کردند. بهترین رفتار آن ها با ماها همان چکمه، لگد بر دل و مخرج ما زیادتر... از نمایندگان محترم مسلمان کلیه ملت ایران استدعا داریم استرحاماً، حال، دیگر دست ظلم و تعدی و شکنجه از سر ما زن های مسلمان ایران کوتاه و ماها را آزاد فرمایند.»

مهرانگیز منوچهریان، در خاطرات خود از تضرع و زاری همسر کاظم جلیلی نماینده یزدی مجلس شورای ملی یاد می کند. نمونه جالب و در عین حال رقت انگیزتر همسر محسن صدراالاشراف وزیر دادگستری وقت بود. به روایت عباسقلی گلشایبان دیگر رجل سیاسی آن هنگام، همسر صدراالاشراف در طول مدت جشن دربار به جهت اجبار به حضور بدون حجاب خود آرام آرام و گاه با صدای بلند ناله می کرد و می گریست.

نوشته خود محسن صدر الاشراف از این هم بدتر است. به روایت وی به دستور شخص رضا شاه، مسئولانی که با همسر بدون حجاب خود در جشن های رسمی و تحمیلی شرکت نمی کردند، در هر مقامی که بودند از کار برکنار می شدند. وی در مورد ماجرای مذکور جشن کشف حجاب در دربار متذکر می شود که همسرش پس از آن مراسم از غصه به شدت بیمار شد و دیگر از خانه بیرون نیامد تا از دنیا رفت. گفتنی است که جواد صدر فرزند صدر الاشراف نیز در عصر محمد رضا شاه برای مدتی عهده دار وزارت کشور بود.

«مخبر السلطنه هدايت» در «خاطرات و خطرات» ضمن اشاره به این وضعیت می نویسد: «به شاه عرض کردم تمدنی که آوازه اش عالم گیر است، دو تمدن است: یکی تمدن در بلوارها، یکی تمدن در لابراتورها؛ تمدنی که مفید است و قابل تقلید، ناشی از لابراتورها و کتابخانه هاست. گمان کردم به این عرض بنده توجهی فرموده اند. آثاری که بیش تر ظاهر شد تمدن در بلوارها بود که به کار لاله زار می خورد و مردم بی بندوبار خواستار آن بودند»

در حقیقت به جرات می توان گفت انگیزه حکومت و شخص رضا شاه از کشف حجاب، ایجاد تحولی اساسی در نقش زن و یا با اعتقاد به برابری حقوق و مناسبات زن و مرد نبوده است. چرا که رضا شاه تشکل های زنان را همراه با سازمان ها و احزاب و جنبش های دموکراتیک و غیره که در انقلاب مشروطیت فعال بودند به کلی از بین برد. رضا شاه در روز هفدهم دی ۱۳۱۴، در مراسمی که به مناسبت کشف حجاب برگزار شد طی نطقی ادعا کرد: «از امروز ایران هم رنگ جماعت و در صف کشورهای متمدن قرار گرفته است.» در حالی که چنین ادعایی واقعیت نداشت و رضاخان با کودتا و سرکوب و وحشت، همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت را از بین برد. همان سیاستی که چندین دهه پس از او، خمینی صورت گرفت و این بار نیز همه دستاوردهای انقلاب ۵۷ مردم ایران را سرکوب کردند. بنابراین، هر چند رضا شاه و خمینی، از دید ظاهری و سیاسی و اجتماعی و شغلی با هم متفاوت بودند اما سیاست ها و اهداف آن ها در به زنجیر کشیدن آزادی و برپایی حاکمیت سانسور و اختناق در جامعه، یک سان بوده است.

مخبر السلطنه هدايت، «رئيس الوزراء و رئيس ديوان کشور در ده سال اول سلطنت رضاشاه» در «خاطرات و خطرات» خود، در این مورد می نویسد: «متأسفانه این کار مهم و برجسته (کشف حجاب) مانند سایر امور دوره دیکتاتوری به دست شهربانی و دغلان افتاد و وسیله زورگویی و اخاذی مامورین شد. فشار شهربانی به مردم به بهانه رفع حجاب زیاد بود و در همه جا مردم را به زور وادار به برپا ساختن مجلس جشن و شادی می کردند و اگر کسی از نقطه نظر ایمان یا مخالفت همسرش در مجلس جشن حاضر نمی شد گرفتار مامورین غلاظ و شداد می شد. در معابر عمومی پاسبان ها چادر را از سر زن ها می کشیدند و اگر روسری داشتند در هیچ کجا راه شان نمی دادند... در تهران مشهور بود که زن صدر الاشراف که پیرزنی بود و شوهرش در آن موقع وزیر عدلیه بود از آمدن به مجلس جشن شهرداری خودداری می کند. شاه می گوید «زنی که از تو اطاعت نمی کند طلاقش بده» این شایعه به طور شوخی و بذله گویی نقل مجالس تهران بود و مردها به طور مزاح به همسران خود می گفتند اگر اطاعت نکنید، امر ملوکانه اجرا خواهد شد.»

در همان منبع آمده است که «حتی در شهرها و دهات زن هایی را که پارچه روی سر انداخته بودند اگر چه چادر معمولی نبود از سر آن ها کشیده پاره، پاره می کردند و اگر زن فرار می کرد او را تا توی خانه اش تعاقب می کردند.»

رضاشاه، در اثر مبارزات عمیق زنان در سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) «کانون بانوان» را در تهران تشکیل داد. این کانون اداره دولتی بود که توسط وزارت فرهنگ رضاشاهی تاسیس شده بود و کاری به جز کنترل زنان و کشاندن افکار آن ها به مسایل جزئی بود تا به مبارزه علیه حکومت روی نیاورند. این عمل جز ایجاد امکانات محدود برای عده ای از زنان و دختران درباری و اطرافیان آن، هیچ گونه تحولی در زندگی توده زنان به وجود نیاورد، قوانین ظالمانه و ارتجاعی به قوت خود باقی ماندند.

پس روشن است که با زور سرنیزه، خشونت و سرکوب، سانسور و اختناق، نمی توان آزادی و برابری و عدالت و دموکراسی را در جامعه برقرار کرد. بنابراین، ادعای رضاخان، مبنی بر ممنوعیت حجاب، نه جمعیت ایران را هم رنگ جماعت جهان مدرن و پیشرفته کرد و نه آن را در کنار کشورهای متمدن قرار داد، بلکه کشور متمدنی که مدنظر رضاشاه بود همان الگوی فاشیسم و آلمان هیتلری و همکاری اش با فاشیسم بود.

در هر صورت متفقین، پس از تبعید رضاخان، پسر او محمدرضا را به جای وی به تخت سلطنت گماردند. در همین دوره و با برکناری رضا شاه، زندانیان سیاسی آزاد شدند و مجدداً فعالیت رسانه ها و احزاب و سازمان ها و نهادهای دموکراتیک به ویژه فعالیت زنان نیز از سر گرفته شد. اما محمدرضا شاه، به محض این که کمی قدرت گرفت با حمایت سازمان های جاسوسی و پلیس مخفی دولت های آمریکا و انگلستان، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتای نظامی کرد و سانسور و خفقان شدیدی را بر ایران حاکم نمود که تا مقطع انقلاب ۱۹۷۹ مردم ایران ادامه داشت.

محمدرضا شاه، درباره برخوردهای خشن مامورین با زنان با حجاب در زمان سلطنت پدرش می گوید: «... پدرم دستور منع حجاب را صادر کرد. به موجب این دستور هیچ زن یا دوشیزه ای حق پوشیدن چادر و نقاب را نداشت و اگر زنی با روبند و چادر در کوچه پیدا می شد... جبرا چادر او را برمی داشتند و تا زمانی که پدرم سلطنت می کرد در سراسر کشور این منع برقرار بود...»

به این ترتیب، اگر تاریخ جامعه مان را ورق بزنیم می بینیم که مبارزه برای کسب حقوق برابر، رفع تبعیض های جنسیتی و دست یابی به شرایط برابر تاریخی ای نسبتاً طولانی در جامعه ما دارد. زنان و مردان آزادی خواه و برابری طلب جامعه ایران، همواره طی دهه های متوالی به اشکال گوناگون به مبارزه با اعمال هرگونه تبعیض، ستم و نابرابری برخاسته و پیش برده اند. طاهره قره العین رویتش را دور انداخت تا به ستیز با محدودیت ها و تابوهای برخیزد که استعداد و قابلیت های زنان را در چارچوب خانه محصور کرده بودند و راه بر هرگونه حضور فعال زنان در جامعه را بسته بودند. اما پنجاه سال بعد، زمانی که دولت آبادی ها از بستن مدارس دخترانه نهراسیدند و ضرورت دسترسی زنان به آموزش را در جامعه فریاد زدند نسبت به دوران طاهره قره العین با حمایت نسبتاً زیادی روبرو شدند.

در برخی اسناد تاریخی، البته به حدس آمده است طاهره متولد ۱۸۱۷ میلادی (دوران سلطنت محمد شاه و ناصر الدین شاه) بوده است. طاهره، نه تنها به تعدد زوجات به شدت معترض بود، بلکه با حجاب نیز مخالف بود و با جسارت فوق العاده ای بدون حجاب در میدان های شهر سخن رانی و به نطق و ابراز عقیده می گرد. شهادت او خانواده اش را نیز به وحشت انداخته بود، اما طاهره تا پایان عمرش به راه بر حق و عادلانه خود ادامه داد و از عقاید و نظریات خود کوتاه نیامد.

سرانجام به دستور حکومت وقت، یکی از ماموران حکومتی، طاهره را در حالی که ۳۵ سال بیش تر نداشت، به قتل رساند. حدود نیم قرن پس از مرگ قره العین، بانویی به نام بی بی خانم وزیراف نخستین آموزگاه دخترانه را در ایران بنیان گذاشت که از همان روز با مخالفت شدید سیدعلی شوشتری و شیخ فضل الله نوری قرار گرفت. سیدعلی به عنوان اعتراض در آستانه «عبدالعظیم» متحصن شد و... به تحریک و فتوای این دو روحانی پرنفوذ، مخالفت ها شدت گرفت. خانم وزیر اف به وزیر معارف شکایت برد و پاسخ گرفت که: «به خاطر مدرسه دخترانه شما می خواهند مملکتی را به آشوب بکشند. صلاح در این است که مدرسه را تعطیل کنید.» غیر از وی، آزادی خواهان دیگری هم تلاش کردند که مدارس دخترانه تاسیس کنند. در واقع می توان گفت که یکی دیگر از ویژگی های این دوران، تاسیس مدارس دخترانه بود.

بانو مهر تاج رخشان، زنی آزادی خواه بود که بزرگ ترین آرزویش احقاق حقوق زنان بود. وی، شعر نیز می سرود. نمونه ای کوتاه از یکی از اشعار او می آوریم:

ای دل غمین برخیز کن بنای آزادی  
تا زنی همی جولان در فضای آزادی  
جهدها و کوشش ها بایست در این میدان  
تا کنی اسیران را آشنای آزادی ...  
خانم رخشان تا پایان عمر ازدواج نکرد و مجرد ماند.

در این دوران، خانم صدیقه دولت آبادی زن آزادی خواه دیگری بود که در سال ۱۲۹۶، مدرسه ای دخترانه تاسیس کرد که با برخوردهای شدید متعصبین مذهبی و روحانیان قرار گرفت. در حالی که خود او، فرزند یک روحانی بود. وی، هم چنین در سال ۱۲۹۹، اولین مجله زنان را به نام «زبان زنان» تاسیس کرد. خانم دولت آبادی، بعدا برای تحصیل به خارج از ایران رفت و پس از ۶ سال، بعد از پایان تحصیل و شرکت در کنگره های بین المللی زنان به ایران بازگشت و در جهت روشنگری و رهایی زنان تا به آخر فعالیت کرد. تمامی این زنان مبارزه و آگاه و هم چنین عده ای از شاعران و نویسندگان مرد ایران، از میرزاده عشقی گرفته تا ایرج میرزا، از ملك الشعراى بهار گرفته تا یحیی دولت آبادی و عارف قزوینی، مخالف سیاست های زن ستیز و آزادی ستیز و هم چنین چادر و روبنده بودند و با سنت های مذهبی مخالف بوده اند.

زنان کرچه قبل از مشروطه در حرکت هایی چون جنبش تنباکو، شورش در قحطی ۱۲۷۷ ق که دکان های نانوايي را چپاول کردند و ناصرالدین شاه برای خوابانیدن آشوب، کلانتر را به دار کشید و بهای نان را کم کرد و نیز شورش تبریز در قحطی سال ۱۳۱۲ ه.ق که در حدود سه هزار زن چوب به دست در بازارها به راه افتادند و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راه پیمایان مجبور کردند، شرکت داشتند (که این شورش با سرکوب زنان و شورشیان توسط قشون مراغه و کشته شدن پنج زن و یک سید، خاتمه یافت)، اما این اقدامات هم بخش هایی از مبارزات زنان ایران در حدود صد سال پیش است.

زنان در دوران مشروطه، با ماهیت سیاسی و اجتماعی وارد جنبش آزادی خواهی شدند. از جمله شرکت زنان در درگیری های انقلابی و مسلحانه ستارخان و باقرخان با لشکریان شاه در لباس مردانه در تبریز و جانبازی بیست زن مشروطه خواه در این راه و تقاضای تسریع در تصویب قانون اساسی با ارسال تلگراف های متعدد از طرف زنان تبریز و طهران بوده است. احمد کسروی نویسنده که در حکومت محمدرضا شاه توسط فدائیان اسلام ترور شد درباره حضور زنان در راه تحقق نهضت مشروطه، می نویسد: «هر بار مجلس تصمی می ملی و بزرگ می گرفت، زنان نیز از آن پشتیبانی می کردند.»

حدود ۹۰ سال پیش در انقلاب مشروطیت نیز زنان در سطح گسترده ای در مبارزات تاریخ ساز مبارزه کردند. بنابراین، خطاست اگر جمع بندی درستی از این تاریخ پر افتخار مبارزات زنان جامعه مان نداشته باشیم.

در حقیقت جنبش زنان در جامعه ایران، محصول دو فرایند مجزا اما در پیوند با یکدیگر حرکت کرده اند. جنبش زنان از یک سو، محصول سرکوب ها و نابرابری ها و بی عدالتی ها و مردسالاری در بطن جامعه و از سوی دیگر، محصول رشد آگاهی زنان نسبت به جایگاه و موقعیت شان در جامعه ایران است. این روندها در حقیقت سطح آگاهی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و طبقاتی را ارتقا دادند و به سطح امروز رساندند. پس از استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس اول زنان که همپای مردان مبارزه کرده بودند و در عوض هیچ حقی به دست نیاورده بودند در نقاط مختلف کشور اتحادیه ها و انجمن هایی تشکیل دادند تا در راه کسب حقوق خویش مبارزه کنند.

یکی از مناطقی که زنان در آن جا به فعالیت جدی سیاسی دست زدند، تبریز بود. ملک زاده، در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت»، می نویسد: «زن های تبریز به زن های شیراز نامه نوشتند و آن ها را بر ضد اعیان و اشراف تحریک به انقلاب کردند.»

کمیته زنان تبریز در جریان فشارهای عین الدوله در تبریز و محاصره آن تلگرافی به کمیته زنان ایرانی مقیم استانبول کردند و از آن ها خواستار شدند که ستم دیدگی تبریزیان را به گوش جهانیان برسانند و افکار عمومی مردم سراسر دنیا را به این امر جلب کنند.

برخی از انجمن ها و سازمان های مخفی زنان، حتی به نبردهای مسلحانه برای مشروطیت دست می زدند. برای مثال، در مبارزه ای مسلحانه بین موافقان و مخالفان مشروطه در آذربایجان جسد ۲۰ زن در لباس مردانه یافت شده است. در سال ۱۲۹۰، وقتی شایعه شد برخی نمایندگان مجلس به خواسته های روس ها تن داده اند حدود ۳۰۰ تن از زنان با تیپانچه به مجلس رفتند تا آنان را مجبور به «حراست از آزادی و تمامیت ارضی کشور» کنند. در آذربایجان، قیام زینب پاشا را در دهه ۱۳۱۰ قمری مشاهده می کنیم و هنگام اوچ گیری مبارزات مسلحانه مشروطیت زنان بسیاری مخفیانه در لباس مردان در مبارزات شرکت کرده اند و برخی از آنان به طور اتفاقی شناخته شده اند، مثلا سربازی بود که جرات برداشته بود و در درمانگاه از مداوای زخمش امتناع می کرد. کار به آن جا رسید که ستارخان به بالین او می آید و از او می خواهد که «بپرم تو نباید بمیری. ما به نیروی تو، به اراده آهنین تو نیاز داریم. چرا راضی نمی شوی زخمت را مداوا کنند؟» و سرباز در گوش او می گوید که من زن هستم.

در سال ۱۹۲۰ با تشکیل حزب کمونیست ایران و تشدید جنبش آزادی خواهانه و دموکراتیک در ایران در شهرهای بزرگ و مختلف کشور توام با تشکیل سازمان های سیاسی سازمان های زنان نیز تشکیل گردیده و فعالیت خود را آغاز می کنند. تاریخ فعالیت انقلابی و دموکراتیک زنان ایران از این پس بسیار پرشور است و با استفاده از بررسی هایی که تاکنون شده است سعی می کنیم منظره ای اجمالی از این فعالیت به دست دهیم:

پس از تشکیل نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در انزلی (پهلوی) در ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) افکار مترقی در شهرهای ایران اشاعه یافت و از آن جمله ایالتی را که مستقیما تحت تاثیر قرار داد گیلان بود. در سال ۱۳۰۰ در رشت جمعیتی به نام «بیک سعادت» با مرانامه و اساسنامه مشخص که عبارت بود از به دست آوردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان تشکیل شد. موسسین این جمعیت عبارت بودند از جمیله صدیقی، سکینه شبرنگ، روشنگر نوع دوست، اورانوس پاریاب و غیره. عده زیادی از زنان و دوشیزگان روشنفکر گیلان در این جمعیت حلقه زدند و با تاسیس کلاس اکابر، دبستان، کتابخانه و قرائت خانه ایجاد مجله «بیک سعادت نسوان» سخن رانی ها و دادن نمایش در تنویر افکار زنان آن سامان کوشیدند. جمیله صدیقی و شوکت روستا را که در این فعالیت ها شرکت داشتند بعدها حکومت رضا شاه به چهار سال حبس در زندان زنان تهران محکوم نمود.

چنان که گفتیم این جمعیت مدرسه ای به نام «بیک سعادت» و مجله ای به نام «بیک سعادت نسوان» به مدیریت یکی از زنان مترقی گیلان یعنی روشنگر منتشر می شد. در این مجله مقالات اجتماعی و ادبی و به خصوص مقالاتی به پشتیبانی از حقوق زنان درج می شد. مجله «بیک سعادت نسوان» خدمت بزرگی به آگاهی و روشن شدن افکار زنان ایران کرده زیرا خوانندگان آن منحصر به زنان رشت و حتی گیلان نبودند. جمعیت «بیک سعادت» از طریق ایجاد کلاس اکابر، کلاس صنایع دست دوزی و غیره رابطه وسیعی با زنان طبقات مختلف برقرار نمود. این جمعیت برای اولین بار در ایران روز ۸ مارس را به عنوان روز بین المللی زنان پذیرفت و برگزار کرد.

مقارن همین ایام در سال ۱۳۰۰ شمسی، جمعیتی در تهران به اسم «نسوان وطن خواه» تشکیل شده بود که مرکب بود از عده ای مدیران، آموزگاران دبستان ها و دبیرستان ها و بانوان روشنفکر که هدف شان محدود به رفع حجاب و مبارزه با خرافات بود. پوشیدن لباس وطنی و ترک اشیاء تجملی لوکس برای زنان از شعارهای برجسته ای بود که در مراننامه این جمعیت جهت نفوذ افکار سیاسی و ملی در نهضت زنان قید شده بود.

یکی از رهبران این جمعیت محترم اسکندری بود. مجله جمعیت به نام «جهان زنان» که از نمونه های خوب مطبوعات آن روز است به سرپرستی وی و مدیریت ملوک اسکندری منتشر می شد.

مجله «جهان زنان» پس از یک سال فعالیت با مخالفت جمعیت «اسلام سوسیالیست» مواجه و بسته شد، ولی به جای آن به زودی مجله «لسان زنان» نشر گردید و تا سال ۱۹۲۴ به فعالیت خود ادامه می داد. جمعیت ارتجاعی «اسلام سوسیالیست» از هرگونه امکانات استفاده کرده در تهران برای جلوگیری از فعالیت جمعیت زنان مبارزه می کرد.

یکی از نمایش هایی که توسط جمعیت زنان و به رهبری میرزاده عشقی به معرض نمایش گذارده شد «دختر قربانی» بود. بنا به نوشته مجله «دنیای» در حدود ۶۰۰ نفر به تماشای آن آمده بودند. این نمایش در روز ۸ مارس داده شد و در آن جا ناطقین اهمیت تاریخی و بین المللی آن روز را متذکر شدند. این جمعیت در سال ۱۳۰۸ پس از آن که تعقیب کمونیست ها شدت یافت منحل گشت.

کمی بعد در اصفهان نیز جمعیتی به شکل اتحادیه صنفی زنان تشکیل شد. هم چنین در شیراز «مجمع انقلاب زنان» از طرف شاعره مشهور دموکرات زندهخت شیرازی در سال های ۱۳۲۸-۱۳۲۱ تاسیس و با جسارت هر چه کامل تر علیه حجاب زنان، در راه آزادی و برابری حقوق بانوان تبلیغ و مبارزه می کرد. این دوشیزه شاعر مجله ای به نام «دختران ایران» منتشر ساخته که متأسفانه بیش از هفت شماره انتشار نیافته است.

در اواخر سال ۱۳۱۵، جمعیتی نظیر «بیک سعادت» رشت در تهران به نام «بیداری نسوان» تشکیل گردید و شروع به مبارزه نمود. مقارن همین ایام در قزوین جمعیت دیگری با همین مرام به نام «انجمن نسوان» مرکب از عده ای بانوان روشنفکر قزوین تاسیس یافت. در قزوین نیز فعالیت «انجمن نسوان» شایان دقت بود.

در پیدایش سازمان هایی که نام برده شد حزب کمونیست ایران غیرمستقیم دخیل بود و در آن ها فراکسیون حزبی متشکلی داشت. در سال های ۱۹۱۰-۱۹۲۱ تحت تاثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر در ایران و شهرهای مختلف آن جمعیت های مترقی زنان تشکیل گردیده بود. گرچه این جمعیت ها جنبه مترقی داشتند ولی در فعالیت آن ها روش های متفاوتی مشاهده می شد.

باید یادآور شد که مابین جنبش های زنان ایران قبل از انقلاب اکتبر و نحوه فعالیت جمعیت هایی که در سال های ۱۹۲۰-۱۹۳۰ تشکیل یافته و به فعالیت پرداخته بودند فرق زیادی موجود بود. در ایران قبل از انقلاب اکتبر و در دوره انقلاب مشروطه جنبش های زنان شکل محدودی داشت. در این مرحله شعار نهضت زنان بیش تر مبارزه علیه استبداد و استعمار خارجی بود. مبارزه با روح ملی پیش می رفت و زنان سازمان های متشکلی نداشتند.

بعد از سال های ۱۹۲۰ مبارزه سازمان های زنان با شعارهای مترقی برای به دست آوردن حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، برای علیه شاه و خرافات دینی مبارزه می کردند.

اما همین که پایه سلطنت رضا شاه مستحکم و مستقر گردید مانند سایر سازمان های سیاسی سازمان های زنان نیز در مقابل خطر انحلال قرار گرفتند. جمعیت های زنان و هم چنین سازمان های سیاسی دیگر یکی پس از دیگری از طرف ارتجاع ایران منحل شدند. ولی مبارزان آن ها هم چنان در صفوف عناصر مترقی مبارزه خود را دنبال می کردند. نقشی که این سازمان ها ایفا کرده بودند اثرات عمیق خود را باقی گذارده بود. در دوران حکومت دیکتاتوری رضا شاه (به خصوص سال های ۱۳۱۰-۱۳۱۱) زنان ایران مبارزه خود را در مجالس بحث ادبی و در مطبوعات به شکل منظوم و ادبی ادامه می دادند، شخصیت های مترقی ایران نیز از حقوق زنان دفاع می کردند.

رضا شاه، به منظور جلوگیری از بسط افکار آزادی خواهی بین زنان ایران و تحت فشار محیطی که مبارزه زنان و عناصر مترقی بوجود آورده بود روز یکشنبه ششم آذر ماه سال ۱۲۱۱ دومین کنگره عمومی نسوان شرق و اولین کنگره زنان ایران را در شهر تهران تشکیل داد. هیئتی از زنان کشورهای شرقی برای انعقاد کنگره به ایران وارد شدند.

رییس کنگره نسوان شرق از اهل لبنان بانو نور حماده بود. مستوره افشار در این کنگره نماینده زنان ایران بود. دومین کنگره عمومی نسوان شرق مواد بیست و دو گانه ای مقرر داشت. مهم ترین مساله کنگره موادی بود که پس از انقلاب مشروطیت و برقراری حکومت مشروطه برای بهبود وضع زنان در نظر گرفته شده بود. البته باید متذکر شد که مواد بیست و دوگانه بعدها فقط به منافع طبقه حاکمه خدمت کرد. به نظر می رسد خانم الاله بقرات، این مبارزات تاریخی زنان ایران را قبول ندارد. احتمالاً به این دلیل که همه این مبارزات بر علیه دربار و درباریان و ظلم و ستم آن ها بوده است.

قبل از جنگ دوم جهانی در کارخانه ها و موسسات ایران تعداد کارگران زن به ۲۵ درصد می رسید. در کارخانجات قالی بافی ۸۰ درصد زنان و دختران ۷ تا ۱۲ ساله کار می کردند. در کارخانجات قالی بافی از ۵۱۱ هزار و هشتصد نفر کارگر، ۲۸ هزار و هشتصد نفر کارگر زن بود. در موسسات صنعتی کارگران ۶ تا ۱۲ ساله ۲۵ درصد کارگران را تشکیل می دادند. اما دست مزد زنان و کودکان در مقابل کار مساوی با مردان از آن ها کم تر بود.

طی جنگ جهانی دوم، در تمام شهرهای ایران جنبش های آزادی خواهانه و دموکراتیک اوج گرفت و به زودی تشکل های زنان ایران نیز فعالیت علنی خود را شروع کردند.

بعد از جنگ جهانی دوم، در اثر شکست فاشیسم، و تبعید رضا شاه از سوی متفقین، پسرش محمدرضا شاه را به قدرت رساندند و زندانیان سیاسی آزاد شدند و تشکل های سیاسی و اجتماعی از جمله تشکل های زنان فعالیت ها خود را از سر گرفتند. به طوری که در بالا نیز ذکر کردیم رضا شاه در طول جنگ جهانی دوم، متحد آلمان نازی بود و به همین دلیل متفقین او را از کار برکنار کردند.

در این دوره فعالیت های سیاسی آزادی خواهانه تمام جامعه ایران را فراگرفته بود و زنان ایران نیز این موقعیت را برای گسترش مبارزه خود مناسب تشخیص دادند.

فعالیت زنان به حمایت اطفال و تاسیس کودکانها و نجات زنان از جهالت را در راس فعالیت های خود قرار داده بودند. با بی سوادی مبارزه می کردند و برای با سواد کردن زنان کلاس های اکابر تاسیس کرده بودند. آنان کتابخانه های مجانی دایر کرده و کنفرانس هایی نیز تشکیل می دادند. هم چنین نشریاتی نیز منتشر می کردند.

پس از تشکیل حزب دموکرات آذربایجان در تبریز، «سازمان زنان آذربایجان» تشکیل گردید. حکومت دمکراتیک آذربایجان جنبش زنان را با تمام قوا پشتیبانی و رهبری کرد. برای نخستین بار در ایران به زنان حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داد. زنان در تاریخ ایران، برای اولین بار در انتخابات شرکت کردند. حکومت محلی آذربایجان، به زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داد. شرکت زنان در تولید کارهای اجتماعی و فرهنگی توسعه یافت. هزاران کارگر زن در کارخانجات آذربایجان مشغول کار شدند و در مقابل کار مساوی با مردان مزد مساوی دریافت

کردند. طبق قانون کار یک ماه مرخصی قبل و یک ماه بعد از زایمان با استفاده از حقوق به زن کارگر داده می شد. بعد از سرکوب حکومت آذربایجان توسط حکومت محمدرضا شاه، جنبش سازمان زنان آذربایجان نیز سرکوب و منحل گردید. در سال ۱۳۲۸ در تهران، سازمان دیگری به نام «سازمان دموکراتیک زنان ایران» تشکیل گردید. این سازمان در بیش تر شهرهای ایران هم چون رشت، تبریز، اصفهان، آبادان، قزوین و غیره شعباتی دایر نمود و در سال ۱۳۳۱ اولین کنگره زنان ایران را تشکیل داد. در این کنگره، قریب ۲۰۰ نفر زن از اغلب شهرستان های ایران شرکت جستند و نمایندگانی برای شرکت در کنگره جهانی زنان که در کینهاک تشکیل می گردید انتخاب نمودند و قطعنامه هایی صادر کردند.

این قطعنامه ها آمادگی زنان ایران را به مبارزه در راه آزادی و استقلال کشور تامین حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زنان نشان می داد و روزنامه «جهان زنان» ارگان رسمی این سازمان تا کودتای ۱۳۳۲ محمدرضا شاه با حمایت سازمان های مخفی انگلستان و ایالات متحده آمریکا مرتباً منتشر می شد و در دوران فعالیت خود در راه آگاهی و مبارزه زنان ایران نقش مهمی ایفا می کرد.

پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲، زنان ایران نیز مانند سایر مبارزان جنبش های اجتماعی - سیاسی، گرفتار تعقیب و حبس و شکنجه و اعدام حکومت پهلوی دوم شدند. حکومت کودتا، همه سازمان ها و احزاب و رسانه ها و تشکل های دموکراتیک از جمله تشکل های زنان را ممنوع کرد و در مقابل به ساختن احزاب و تشکل های دولتی دست زد. از جمله «شورای عالی زنان» و «سازمان زنان» ایران را در راستای اهداف و سیاست های دولت به وجود آوردند. و هدف اصلی حکومت شاه از تشکیل این سازمان ها، سرگرم کردن زنان به امور فرعی و دور کردن آن ها از مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موثر بوده است.

محمدرضا شاه نیز هم چون پدرش جنبش های دموکراتیک و حق طلب و آزادی خواه ایران را سرکوب کرد. هر صدای اعتراضی که از گرایشات چپ جامعه بر علیه ظلم و ستم و استثمار حکومت او، بلند شد شدیداً سرکوب کرد در حالی که او، امکانات بسیار زیاد مالی و تبلیغی در اختیار گرایشات مذهبی گذاشت. بنابراین، هر چند محمدرضا پهلوی، عیا بر تن و عمامه بر سر نداشت اما حتی خرافه پرست از برخی از آیت الله های مرتجع بود. اگر خامنه ای و احمدی نژاد هر روز امام زمان را می بینند قبل از آن و حدود چهار دهه قبل، محمدرضا شاه، در گفتگو با اورینا فالاجی، ادعا کرده که دو بار امام زمان را دیده است؟!

با آن که خانواده محمدرضا پهلوی، چندان مذهبی نبودند، ولی محمدرضا در کودکی تحت تاثیر جامعه مذهبی ایران و داستان ها و افسانه های مذهبی که نزدیکانش برای او می گفتند، به تدریج به خرافات مذهبی روی آورد. به گفته خواهرش اشرف، «بعضی از این داستان ها هیچ گاه از ذهن محمدرضا پاک نشدند.»

برای مثال، او یک بار در کودکی به بیماری سخت تیفوئید مبتلا شد. زمانی که پزشک گفته بود: «تنها کار دیگری که از دست ما برمی آید دعا کردن است» او در یک رویا، علی امام اول شیعیان را دید که برای او داروی شفابخشی آورد. سال ها بعد، محمدرضا باور داشت که ارتباطی میان آن مکاشفه و بهبودی اش وجود داشته است. او از دو مکاشفه مشابه دیگر نیز در زندگی خود یاد کرده است. او زمانی را به یاد می آورد که سوار بر اسب به امام زاده داود سفر می کرد، سقوط کرد. او در رویا دید که ابوالفضل العباس او را از سقوط نجات داد. حتی پدرش این رویا او را هیچ گاه باور نکرد. او مکاشفه دیگری را این بار درباره ملاقات با امام زمان در کتاب خود تعریف کرده است.

او خود را «مومن واقعی» می دانست. در مصاحبه ای که اندکی قبل از مرگ وی در قاهره انجام شد، محمدرضا عنوان کرد که اعتقادات مذهبی، بخش قلبی و روحانی هر جامعه است و بدون آن جامعه به انحطاط کشیده خواهد شد. او در این مصاحبه ادیان واقعی را بهترین تضمین سلامت اخلاقی و استحکام روحانی جامعه دانست. او در سن نوجوانی و زمانی که در سوئیس بود، نمازهای یومی را به جا می آورد.

به این ترتیب، واقعیت این است که استبداد و دیکتاتوری سلسله پهلوی و حاکمیت پدر و پسر و سرکوب بی رحمانه جنبش های اجتماعی چون جنبش زنان، جنبش کارگری کمونیستی، جنبش دانش جویان و جوانان، نویسندگان، هنرمندان و روزنامه نگاران مترقی بود که به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد. انقلابی که با خواست ها و مطالبات دموکراتیک مردمی و آزادی خواهی و عدالت جویی به پیروزی رسید اما این بار نیز گرایش مذهبی دست بالا را گرفت و انقلاب مردم ایران را به خاک و خون کشید. انقلابی که حکومت پهلوی نتوانست سرکوب کند توسط حکومت اسلامی و حامیان داخلی و بین المللی آن سرکوب شد. از این رو، ریشه قدرت گیری مذهبیون در ایران، مستقیماً به سیاست ها و عملکردهای حکومت های پهلوی مرتبط است.

حکومت شاه به غیر بخش کوچکی از گرایشات مذهبی که با شاه مخالف بودند امکانات مالی و هم چنین تبلیغی بزرگی در اختیار دستگاه مذهب قرار داده بود تا نظریات اسلامی خود را تبلیغ و ترویج کنند. هم چنین دولت های غربی، به ویژه دولت های انگلستان، فرانسه، آلمان و آمریکا در کنفرانس «گودولوپ» به توافق رسیدند که شاه ایران را ترک کنند و قدرت به مذهبیین به رهبری خمینی انتقال یابد تا به دست نیروهای چپ و کارگری نیافتد. به خصوص عذب در آن دوره، به یک کمربند سبز اسلامی در اطراف شوروی نیاز داشت زیر بغل خمینی را گرفتند و در پاریس زیر درخت سیب نشاندند و دوربین های تلویزیون را روی چهره خشن و کریه او گرفتند و سپس از طریق رادیو بی بی سی تصویر او را به کره ماه بردند و سپس در ایران پیاپی کردند تا خون انقلابیون و همه انسان های آزاده، از زن و مرد گرفته تا پیر و جوان را بریزد.

در انقلاب ۵۷، زنان پیگیرانه شرکت داشتند. بسیاری از زنان تحصیل کرده و دختران دانش جو که تعدادشان در جامعه ایران رو به فزونی بود، دیگر به جایگاهی تن نمی دادند که فرهنگ سنتی و نظام پدرسالار شاهنشاهی در برابرشان قرار داده بود. در برابر سرکوب ها، بی عدالتی ها، تحقیرهای اجتماعی، نا برخورداری از آزادی های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، حتی به حمایت از مبارزه مسلحانه برخاستند و یا به طور مستقیم با گروه های مخفی در مبارزه مسلحانه علیه حکومت شاه شرکت کردند.

حضور زنان در این شکل از مبارزه، حکومت شاه و پلیس مخفی آن «ساواک» را به تکاپو انداخت و با نگرانی شروع کردند به دستگیری و آزار و شکنجه زنان، با این تصور که مانع حضور آن ها در صحنه سیاسی شوند. اما، برخلاف اهداف و انتظارات حکومت، مبارزه زنان گسترش یافت.

از سال ۵۰ تا انقلاب ۵۷، نه تنها دختران جوان و دانش جو، بلکه بسیاری از مادرها و خانواده ها، به طور مستقیم یا غیرمستقیم به این مبارزات و حمایت از آن کشیده شدند و زندان و شکنجه را نیز تحمل کردند.

برخی تحقیقات نشان می دهد که در وقایع سیاسی سال ۵۰ تا ۵۷، تعداد زندانیان سیاسی زن، بیش از ۴۰۰ نفر بوده است و میانگین سنی ۲۰ تا ۲۵ سال و تعدادی نیز بالای ۳۵ سال داشتند.

بر خلاف گفته خانم الاهی بقراط و هم فکراش و هم چنین اغلب ژورنالیسم غربی، انقلاب ۱۹۷۹ مردم ایران، یک انقلاب اسلامی نبود، بلکه انقلابی در راه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی بود. اما اسلامیین با سرکوب و کشتار و ترور و جنگ مسیر این انقلاب را تغییر دادند و مثلث مرگ دین و قدرت و سرمایه داری را بر جامعه ایران حاکم کردند.

اما من هم با خانم بقراط موافقم که با به قدرت رسیدن حکومت سالامی به سردمداری آیت الله روح الله خمینی، وضعیت زنان حتی نسبت به گذشته بدتر شد. خمینی، در وهله اول سرکوب خود را متوجه زنان کرد.

خمینی، در بستر تهاجمات خیابانی هوادارانش به زنان و دختران آزاده، قوانین زن ستیز را نیز پیش کشید. مامورین و طرفداران حکومت اسلامی با شعارهایی چون «خواهرم، حجاب تو کوبنده تر از خون من است»، «اسلام مکتب ماست، حجاب سنگر ماست» و...، و با زور سرنیزه حجاب و دیگر قوانین زن ستیز با سرکوب و وحشیانه دستاوردهای انقلاب ۵۷، به جامعه ایران به ویژه زنان تحمیل کردند.

اتفاقا بار دیگر تاریخ تکرار شد و اورینا فالاجی، پس از انقلاب ۷۹ نیز مجدداً به ایران آمد و خمینی نیز همانند شاه با وی گفتگو کرد. یکی از سنوالات اورینا از خمینی درباره زنان بود که خمینی نیز همانند شاه با عصبانیت به این سؤال جواب داد.

اورینا: این چادر، آیا صحیح است که این زن ها خود را در زیر چادر مخفی کنند؟ این زن ها در انقلاب شرکت کردند. کشته دادند. زندان رفتند. مبارزه کردند، این چادر هم یک رسم از قدیم مانده ای است. حالا دیگر دنیا هم عوض شده. حالا این صحیح است که مثلاً این ها خودشان را مخفی کنند؟

جواب خمینی: ... ما زن های جوانی که وقتی ایشان آرایش می کنند و می آیند، یک فوج را دنبال خودشان می کشند، این ها را داریم جلوشان را می گیریم. شما هم دل تان نسوزد.

من دیگر بلند شوم. شما هم دل تان نسوزد.

خانم الهه بقراط، به خوبی آگاهند که تاریخ به عقب برنمی گردد و جامعه ایران نیز مجبور نیست تنها دو شکل حکومت موروثی سلطنتی و یا موروثی مذهبی را بپذیرند. امروز عقب گرد تاریخی، اقدامی ارتجاعی ست و چنین بازگشتی هیچ نفعی برای آینده بشریت ندارد. هر دو شکل این حکومت ها دیکتاتوری زن ستیز و آزادی ستیز اند. بنابراین، اشکال دیگری از حکومت هم وجود دارد. مردم ایران در فردای سرنگونی حکومت اسلامی، در فضایی آزاد و برابر و بدون هیچ گونه سانسور و فشار می توانند حکومتی را انتخاب کنند که خدمت گزارشان باشد و به حرمت و موجودیت انسان و آزادی های فردی و جمعی به ویژه به برابر زن و مرد در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی احترام بگذارد و حافظ آن ها باشد. همین امروز، مشغله اصلی جامعه به ویژه نیروهای برابری طلب و عدالت جو را مبارزه در عرصه برابری زن و مرد و لغو قوانین زن ستیز و آزادی ستیز گرفته است. بنابراین، بهتر است خانم بقراط و هم فکراتش نیز به جای تعریف و تمجید غیر واقعی از سلسله پهلوی و تحریف تاریخ، دست کم در جهت آزادی زنان زندانی و همه زندانیان سیاسی و لغو آپارتاید جنسی، شکنجه و اعدام و سنگسار، گام هایی بردارند.

طبق گزارش حقوق بشر ایران اسامی و اطلاعات ۴۷ زندانی سیاسی زن که به خاطر فعالیت ها و عقاید خود در بازداشت به سر می برند جمع آوری کرده و انتشار داده است.

از میان این ۴۷ زندان ۳۴ نفر آن ها با حکم های سنگین حبس در زندان به سر می برند و ۱۴ تن از آنان در بازداشت به سر می برند و در انتظار صدور حکم هستند. ۳۴ زندانی زنی که برای آن ها حکم صادر شده است در مجموع به ۲۰۸ سال و ۸ ماه زندان محکوم شده اند و در مجموع باید بیش از دو قرن در زندان به سر می برند. البته غیر از این ها، هزاران زن نیز به دلایل اخلاقی و اجتماعی در زندان های سراسر ایران به سر می برند که آمار دقیقی از آنان در دست نیست.

بعد از انقلاب ۵۷، به ویژه از سال ۶۰ تا ۶۴ هزاران هزار زن و مرد به زندان افتادند. در سال های ۶۰ و پس از آن بسیاری از زندانیان زن اعدام شدند که دست کم هفت نفر از آنان از زندانیان دوران شاه بودند. در قتل عام فاجعه بار زندانیان سیاسی سال ۶۷، صدها زن به دار آویخته شدند یا به جوخه های اعدام سپرده شدند.

تاکنون صدها نوشته و کتاب از زندانیان زن و مرد در باره زندان ها به چاپ رسیده است. اما اکنون پس از سی و سه سال سلطه حکومت اسلامی زن ستیز و آزادی ستیز، بخش وسیعی از زنان برای آزادی و دفاع از حرمت و موجودیت مستقل انسانی شان به ابتکارهای بی سابقه ای دست زده اند و در طول این سال ها، با اتکاء به توان جمعی خود، حکومت اسلامی را به پاره ای از عقب نشینی ها وادار کرده اند.

امروز زنان در حوزه های علمی، ادبی، هنری حضوری بی سابقه دارند. افزایش روزافزون تعداد زنان با سواد و شاغل و دانش جویان دختر در رشته های مختلف دانشگاهی، حضور در سازمان دهی اعتراضات مردمی از جمله نشانه جایگاه پر اهمیت زنان در صحنه اجتماعی است و در عین حال نشانه مبارزه پیگیر زنان در دست یابی به حقوق انسانی شان است.

نهایتاً سیاست کشف حجاب رضاخان و حجاب اجباری خمینی، هر دو روی بیک سکه اند؛ نه تنها ربطی به آزادی زن ندارند، بلکه بر عکس سیاست های زن ستیز و آزادی ستیز هستند. هم چنین حجاب نه یک پوشش، بلکه همانند انیفورم نظامی ست و نشان دهنده اسارت زن و دخالت حکومت و مذهب در ابتدایی حقوق زنان است.

امروز جدایی دین از حکومت و دستگاه قضایی و آموزش و پرورش و لغو همه قوانین زن ستیز و نهایتاً سرنگونی کلیت حکومت جهل و جنایت اسلامی، از خواست های عمومی و فراگیر همه زنان و مردان آزادی خواه و برابری طلب جامعه ماست. در یک قرن اخیر جامعه ایران فراز و نشیب های مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را پشت سر گذاشته و امروز به صراحت می توان گفت که در جامعه ما، راه پیشرفت و گذار به جامعه ای آزادی، برابری، مدرن و عادلانه با راهی و حضور زنان در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان پیوند خورده است.

پی نوشته ها:

- شوستر آمریکایی در کتاب «اختناق ایران»؛
- ایوانف در کتاب «انقلاب ایران در سال های ۱۹۰۵-۱۹۱۱»؛
- ایوانسکی در کتاب «ایران در راه مبارزه برای استقلال»؛
- داستان کشف حجاب، «از نیما تا روزگار ما»، یحیی آرین پور جلد اول چاپ اول ۱۳۷۴؛
- ماموریت برای وطنم، محمدرضا پهلوی؛
- کرونین، استیفانی، رضاشاه و شکل گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب فر، انتشارات جام، تهران ۱۳۸۳؛
- توکلی، فائزه، «تاثیر روند کشف حجاب رضا شاه بر رکود بازار اصفهان» پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۸۵؛
- ۱- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ششم، تهران: ناشر، ۱۳۶۲؛
- ۲- مهدی صلاح، کشف حجاب، زمینه ها، پیامدها و واکنش ها، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۴؛
- ۴- محسن صدر، خاطرات صدرالاشراف، تهران، نشر وحید، ۱۳۶۴؛
- ۵- علیرضا امینی، تحولات ساسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی، صدای معاصر، ۱۳۸۱.

یک شنبه بیست و هشتم خرداد ۱۳۹۱ - دهم بونی ۲۰۱۲